



مهر دخت

شماره پنجم - مهر 1395 - دوصفحه - قیمت: دو هزار تومان (مهارتجویان با 50% تخفیف)

گزارش تصویری

جشن فارغ التحصیلی گروه شانزدهم

مکان: بنیاد امید مهر

زمان: سیزدهم شهریورماه 1395



 شعر

چه شد چه کردی که باران بهاریت ر عشه می اندازد بر دل خراب طوفانیم.
 نامهر بانیم مهر بانیت آزد
 سیمایم دلت را فشرده
 ای آغوش امن تمام بی کسیم
 ای معبودم ، بباری می میرم همچون اکنون

سحر یاری

 گفت و گو

گفتگو با مهارتجویان گروه شانزدهم

پای صحبت بعضی از مهارتجویان گروه شانزدهم به مناسب جشن فارغ التحصیلی آنها نشستیم و نظر آنها را در مورد بنیاد امید مهر و تجربه سالهایی که در بنیاد داشته اند جویا شدیم. کیمیا گرگین مهارتجوی گروه شانزدهم به ما گفت که به اتفاق هایی که برای او در بنیاد افتاده است به چشم یک رویا نگاه می کند، او اضافه کرد: «یکی از رویاهایم عکاسی بود و بنیاد این موقعیت را برایم فراهم کرد که بتوانم عکاسی کنم و از این اتفاق احساس خوبی دارم». برای سارا رضایی تجربه کلاسهای پرورشی در بنیاد بسیار خوشایند بود، سارا به خبرنگار مهردخت در این مورد بیشتر توضیح داد: «در طی دو سال حضورم در بنیاد امید مهر در کلاس های آموزشی و پرورشی زیادی شرکت کردم مانند کلاس سفال که در آن مطالب مفیدی یاد گرفتیم. از بین کلاسهای پرورشی، کلاس هایی که با خانم موحد داشتیم به من کمک زیادی کرده اند ، باید بگویم من تحت تاثیر کلاس هایی که با ایشان داشتیم مانند هوش هیجانی و مهارت های زندگی توانستم به دیگران هم کمک کنم».

شاید خیلی از شما با نظر فرحناز رحیمی در مورد احساسش در بدو ورود به بنیاد امید مهر موافق باشید که حضور در یک مکان جدید می تواند در ابتدا کمی ترسناک باشد، فرحناز در این مورد به مهردخت گفت: «از سال نود و دو به مدت سه سال در بنیاد امید مهر حضور داشتم، در ابتدای حضورم در بنیاد احساسی گنگی می کردم ؛ بنیاد برایم مکان ناشناخته ای بود که هم دوست داشتی و هم ترسناک به نظر می رسید. تجربه ی داشتن این تعداد کلاس و این همه امکانات رایگان برایم تازگی داشت ولی بعد از مدتی بنیاد و مهارت جو بودنم را باور کردم و این موضوع باعث خوشحالی ام شده بود. کلاس های پرورشی مانند کلاس های هوش هیجانی و ارتباط موثر اسنادهای بی نظیری داشتند و بر روی حالات جسمی و روحی ما تاثیرات مثبتی داشتند. به نظر من این کلاس ها ، راه زندگی را به من نشان دادند و من متوجه شدم که زندگی تنها رسیدن به هر آنچه می خواهیم نیست بلکه شاد بودن برای داشتن زندگی خوب کفایت می کند».

مریم غلامعلی زاده عقیده دارد که بنیاد امید مهر به او کمک کرده است تا بتواند پیشرفت داشته باشد و در خودش تغییرات مهمی را احساس کند، این مهارتجوی گروه شانزدهم به مهردخت گفت: «من هجده ساله بودم که وارد بنیاد شدم، به نظر خودم در آن زمان با مشکلاتی از قبیل ضعف در اخلاق فردی و ارتباط با دیگران ، عدم آگاهی کافی نسبت به مسائل زنان و عدم توانایی برای رویارویی با مشکلات رو به رو بودم. با استفاده از آموزش هایی که در بنیاد صورت گرفت، توانستم از حقوق خود دفاع کنم و به استعدادها و علایق خود پی ببرم. به نظر من در کشور ما مکانی مشابه بنیاد وجود ندارد و در هیچ کجا خدمات در این سطح را بدون هیچ چشم داشتی ارائه نمی دهند. من از پیشرفت خود در بنیاد راضی ام ، حتی اگر یک قدم توانسته باشم از چند سال قبل خود جلوتر بروم». در بنیاد امید مهر امکان کسب موفقیت در رشته های مختلف برای همه مهارتجویان فراهم می باشد ، این مطلب یکی از مواردی بود که مونا حاجی به آن اشاره داشت: «من در بنیاد امید مهر امکان تجربه کارهای متفاوتی را پیدا کردم که در بیرون از بنیاد امکان پذیر نبود ؛ برای مثل کلاسی مانند کلاس سفالگری که هم آرامش بخش بود و هم توانستم ظروف هفت سین متفاوتی درست کنیم و بعضی را به دیگران هدیه بدهیم. در رشته های کوهنوردی و بهکاپ فعالیت داشتیم که در رشته بهکاپ موفق به کسب مدال شدم و برای رشته تخصصی هم شیرینی پزی را انتخاب کردم».

زینب موسوی ، سامره رحیمی

 گفت و گو

همکاران بنیاد امید مهر

در این شماره از مهردخت با دو تن از همکاران بنیاد که به تازگی وقت بیشتری را در بنیاد امید مهر صرف می کنند، گپ و گفتگو کردیم. خانم ستاره آموزگار که سوپروایزر بخش کامپیوتر بنیاد هستند، برای ما در باره تجربه

همکاری شان با بنیاد توضیح دادند: «از سال نود و یک در بنیاد امید مهر شروع به فعالیت کردم. ابتدا قصدم این نبود که فعالیتیم در بنیاد امید مهر ادامه پیدا کند، به پیشنهاد یکی از دوستانم وارد بنیاد امید مهر شدم و تصورم این بود که قرار است برای یک دوره‌ی موقت مشغول باشم، ولی دیدن مهارتجویان باعث شد که به امید مهر علاقه‌مند شوم و به حضورم در بنیاد افتخار کنم. دیدن این مکان و مهارتجویان برای من خیلی جالب بود. من به غیر از بنیاد امید مهر در یک مکان دیگری هم مشغول به فعالیت هستم اما باید بگویم، بنیاد امید مهر برای من انرژی بخش است و از این انرژی در زندگی خود نیز استفاده می‌کنم. شاید اتفاق افتاده باشد که من در بعضی مواقع از نظر جسمی یا حتی روحی در وضعیت خوبی نبودم، ولی با دیدن مهارتجویانم همه مشکلات خود را فراموش کرده‌ام؛ حتی اگر زمانی بخواهم بنیاد را ترک کنم سعی می‌کنم این ارتباط را حفظ کنم».

خانم خاتمی یکی از روانشناسان بنیاد امید مهر است که به تازگی به جمع بنیادی‌ها پیوسته است. ایشان بنیاد را اینگونه توصیف می‌کنند: «بنیاد مرکزی است با هدف توانمند کردن دخترانی که با توجه به شرایطشان نیاز به کمک اجتماع داشتند و این کمک را دریافت نکرده‌اند. بنیاد امکاناتی را فراهم می‌کند که این دختران بتوانند خودشان را باور کنند؛ آنها در امید مهر می‌آموزند که قادرند انسان‌هایی تاثیرگذار باشند و در نهایت به جایی برسند که به آن علاقه‌مندند». او در ادامه اضافه می‌کند: «بنیاد مکانی است با ویژگی‌ها و خصوصیات منحصر به فرد، خصوصیاتمانند: صمیمیت، مهربانی، همدلی و احترام که کمتر جایی می‌توان نمونه‌ی آن را پیدا کرد».

هانیه کوچکی، صدیقه رضایی

نقد فیلم

کد های ورود به فیلم "فروشنده"



"فروشنده" آخرین ساخته اصغر فرهادی است که برنده دو جایزه بهترین فیلمنامه و بهترین بازیگر نقش اول مرد در جشنواره کن شده است. تفاوت مهمی که این فیلم با آثار پیشین فرهادی دارد، استفاده کردن از آثار هنری دیگر است. به این معنی که او به طور مشخص از نمایشنامه "مرگ فروشنده" اثر آرتور میلر، و داستان "گاو" اثر غلامحسین ساعدی استفاده می‌کند تا به فیلم خود عمق و معنی بیشتری ببخشد. در این نوشته سعی بر آن شده است تا به نوع استفاده این آثار اشاره کوتاهی شود. به این منظور، نقش فروشنده در فیلم را در سه بخش توصیف می‌کنیم، (بخش اول) فروشنده نمایشنامه "مرگ فروشنده" به نام ویلی لومان؛ (بخش دوم) فروشنده ای که عماد اعتصامی (شهاب حسینی) نقش آن را در تئاتر بازی می‌کند؛ (بخش سوم) فروشنده ای که در انتهای داستان وارد فیلم می‌شود.

نمایشنامه "مرگ فروشنده" داستان مردی به نام ویلی لومان است که به عنوان فروشنده دوره گرد در آمریکا کار می‌کرده و اکنون در سن 63 سالگی دیگر نمی‌تواند به خوبی گذشته فروش داشته باشد، او نمی‌تواند با واقعیت زندگی خود کنار بیاید و با وخیم تر شدن اوضاع و اخراج شدنش، دست به خودکشی می‌زند. ویلی در این نمایشنامه، انسانی است که زیر فشار جامعه سرمایه داری شکسته شده و فراموش می‌شود. شخصیت ویلی لومان تا جایی در جامعه ارزش داشته که منبع درآمدی بوده است و زمانی که از کار افتاده و تنها شده، اعتبار و ارزش خود را به عنوان یک انسان نیز از دست می‌دهد. هیچ کس او را جدی نمی‌گیرد و او نیز برای مقابله با این وضعیت به خاطرات خوش گذشته اش پناه می‌برد. در انتها نیز، به این امید خودکشی می‌کند که با صحنه سازی یک تصادف بیمه هزینه مرگ او را به خانواده اش بدهد، غافل از اینکه پسرانش نیز مانند او قربانی همین جامعه سرمایه محور خواهند شد.

بخش دوم مربوط به نقش ویلی لومان در نمایشنامه است که شخصیت فیلم فروشنده، عماد اعتصامی (شهاب حسینی) که بازیگر تئاتر و معلم دبیرستان است، نقش آن را بازی می‌کند. در فیلم به صحنه‌هایی از بازی اشاره می‌شود که می‌تواند به زندگی شخصی عماد اعتصامی نیز معنای بیشتری ببخشد. برای مثال، عماد فردای روز حمله به همسرش، جوراب مهاجم را در اتاق خواب پیدا می‌کند و در اجرای بعدی تئاتر، وقتی همسر ویلی (و همسر خودش که نقش را بازی می‌کند یعنی رعنا) در حال وصله کردن جوراب‌های کهنه است، برای عماد و مخاطب تفری مضاغف ایجاد می‌کند. یا وقتی متوجه می‌شویم که بابک، همکار و همبازی عماد، با مستاجر قبلی رابطه‌ای نزدیک داشته است و عماد در صحنه تئاتر او را "مرتیکه هرزه" خطاب می‌کند، در واقع نه تنها ویلی لومانی است که چارلی را پس می‌زند، بلکه همزمان عمادی ست که بابک را به خاطر اتفاقی که برای همسرش افتاده مقصر می‌داند و سرزنش می‌کند.

و در قطعه نهایی، فروشنده ای که به عنوان راننده وانت با عماد رو به رو می شود، در واقع ویلی لومان جامعه واقعی ایران است که با همان نشانه ها نیز معرفی می شود، مردی که 35 سال است با همسر خود زندگی می کند، همسری که مرد را مثل یک تکیه گاه می داند و او را می پرسند، خانواده ای که اگر به راز مرد پی ببرند از هم پاشیده می شود. در انتها، مردی که با از دست دادن غرور و اعتبار خود در برخورد با عماد، دچار شکست شخصیتی و حمله قلبی می شود.

دیدگاه فیلم و فیلمساز به مسئله حمله یک مرد غریبه به یک زن، رعنا (ترانه علیدوستی)، دیدگاهی مرد محور نباید دور از نظر داشت که است. این مسئله نه به معنای ارزش گذاری که به معنای کدی برای شناخت و دید درست نسبت به این اثر است. این فیلم، در هیچ سطحی به زنی که به او حمله شده نمی پردازد، بلکه مسئله اش مردیست که می خواهد از یک مهاجم انتقام بگیرد. مردی که در کلاس درس در ابتدای فیلم، مشغول تدریس داستان "گاو" است و در جواب دانش آموزهای خود ابراز می کند که انسان به وسیله شرایط می تواند از لحاظ روانی به گاو تبدیل شود. اصرار همین معلم در انتهای فیلم بر شکستن شخصیت مرد فروشنده در پیش خانواده اش، در واقع از نشانه های شخصی است که در جریان یک اتفاق از دل رحمی انسانی دور شده و به شخص دیگری بدل شده است. اصرار او و نتیجه اقدامش در صحنه پایانی و هنگامی که او و همسرش در حال گرم شدن برای اجرای تئاتر هستند به خوبی پیداست. علاوه بر اینکه هر دو گرمی مربوط به شخصیت هایی 60 ساله دارند و به نظر می رسد در روند این اتفاقات پیر شده اند، گرم رعنا پوستی چروک و موهایی سپید است، در حالی که گرم عماد لنزی ست که درون چشمش گذاشته می شود و می تواند نمایانگر تغییر نگاه او به دنیای اطرافش باشد.

نیکی قره گوزلو



امید

متن ادبی

مدار خوشبختی را بر آغوشی آبی، که مرا نوازش می کند می بینم.
آنچنان زیبا، که در هیچ یک از ثانیه ها مرا ترک نگفته
خستگی هایم را به دوش می کشد.
و لبخندی محو بر چهره دارد.

هانیه کوچکی